

رقعه‌ای در باب طلب کاغذ از: امامقلی بیگ صائغ^۱ (زنده در ۱۰۱۵ق)

تصحیح و تحقیق: سفانه انجم‌روز

معرفی نسخه‌ها: از این نامه سه نسخه در دست است. که هر سه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.*

(۱) نسخه پایان «جام جم» اوحدی (ش ۳۷۱۷)

این رقعه در پایان نسخه‌ای از جام جم اوحدی به خط خود نویسنده نامه تحریر شده است. یادداشت مجموعه‌دار، حسین علی باستانی‌راد، که بر صفحه‌ای جدا نوشته شده و به صفحه اول نسخه ضمیمه شده چنین است:

مزیت این نسخه این است که به خط زیبای امامقلی صائغ تخلص [؟] است که از شعرا و خوش‌نویسان بوده، گرچه کتاب را رقم نغموده، ولی در پشت صفحه آخر نامه‌ای از منشآت خود تحت عنوان «العبد امامقلی صائغ در طلب کاغذ نوشته» می‌باشد. تاریخ تحریر سنه ۱۰۱۵ق می‌باشد. در پشت صفحه اول یادداشت‌هایی از معاریف و بزرگان بوده که بعضی محو و برخی باقی است. کتاب از غلط و سقط خالی و دارای یک سرلوح بزرگ و لوحه‌های متعدد کوچک و صفحات مجداول به طلا و لاجورد و متن اوراق زرافشان است.^۳

متأسفانه، تنها چند بند آغازین رقعه از «بسم‌الله الرحمن الرحیم» تا «... و او نیز تخم...» قابل خواندن است، باقی خطوط پیدا است که در اثر نفوذ رطوبت و آب پاک شده‌اند. عبارت «بسم‌الله الرحمن الرحیم» و در ذیل آن، «رقعه امامقلی بیگ صائغ که در طلب کاغذ نوشته»، مجموعاً در تحریر دندان موشی کتابت شده است. تحریر را با مرکب سرخ نگاشته‌اند. در گوشه سمت راست بالای «بسم‌الله...»، عباراتی کتابت شده که قسمت اعظم آن پاک گشته و تنها جمله «هست این کتاب حاصل عهد شباب ما» قابل خواندن است. با وجود صدماتی که در اثر آب و رطوبت به تمام اوراق کتاب از جمله به رقعه رسیده است، هنوز ذرات زری که بر کاغذ افشان کرده‌اند، حتی بر صفحه رقعه دیده می‌شود.

متن نامه، نه در ستون، بلکه چلیپاوار کتابت گشته، اما متن جام جم اوحدی، به خط نستعلیق، در میان جدولی مرصع از لاجورد و زر و سبز بسته‌ای احاطه شده است. متن جامی با سرلوحی مذهب به‌رنگ شنگرف و لاجورد و زر آغاز می‌شود و هر فصل از مثنوی نیز با تذهیبی در همان رنگ از فصل دیگر جدا می‌گردد.

فصل‌ها بدون عنوان‌اند و ظاهراً شخصی که کتاب را در اختیار داشته برای برخی فصول عناوینی برگزیده و در قسمت طلاکوب لوح‌های مذهب نوشته است؛ برای مثال: «در سیر افلاک و سعد و نحس کواکب و تأثیرات آن». متن جام جم اوحدی در ۹۳ برگ یعنی ۱۸۵ صفحه کتابت شده و در پشت صفحه آخر یعنی در صفحه ۱۸۶ متن رقعه قرار دارد. مشخصات جلد جام جم اوحدی که حاوی متن رقعه است:

کتاب در ابعاد ۲۴×۱۲ س م با جلد قهوه‌ای تیره تهیه شده است. در مرکز جلد، ترنجی از پوست به‌رنگ آخرایی به شیوه سوخت دیده می‌شود که در امتداد آن، دو سرترنج به همان شیوه پرداخته شده است. ترنج مرکزی و سرترنج‌ها به شیوه ضربی منقش به نقش برجسته گل و پرند است. خطوط مستطیلی که پیرامون ترنج‌ها دیده می‌شود و خطوط متقاطع روی جلد، همچنین حاشیه پیرامون مستطیل مرکزی، همه به شیوه ضربی ایجاد شده‌اند.

* سپاسگزاری: از خانم پریسا کرم‌رضایی کارشناس ارشد کتب خطی، که به لطف خود نام و نشان هر سه نسخه را جستند و باز یافتند و از خانم سوسن اصیلی کارشناس ارشد بخش خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که اصل نسخه‌ها را دلسوزانه به همراه بخشی از تجارب خود در اختیار نگارنده گذاردند.

^۱ عنوان نامه از نویسنده نامه، امامقلی بیگ صائغ است.

^۲ بنا به نسخه منشآت: صانع.

^۳ محمدتقی دانش‌پژوه، ۱۲: ۲۷۱۹.

۲) نسخه مرقوم در جنگ آقا محمد معینای اردوبادی (ش ۲۵۹۱)

«این نسخه مجموعه‌ای است از منشئات و منظومات، که آقا محمد معینای اردوبادی پسر حاجی محمدخان، در ۱۱۰۹ق گردآوری آن را آغاز کرده است و خط دیگران هم در آن هست.

نستعلیق سده ۱۱ هجری، متن در جدول مشکی و شنگرف و لاجورد، حاشیه در جدول شنگرف، عنوان شنگرف، سطر چلیپا ۵/۱۴×۲۵، ۲۹۰ برگ، ۱۸×۲۷، کاغذ سپاهانی. جلد تیماج مشکی ضربی مقوایی، درون قهوه‌ای روشن»^۴، متن نامه در صفحات ۳۳۱ تا ۳۳۴ کتابت شده است. متن مجموعه اردوبادی شامل ۱۸۰ نسخه و هاشم آن، دارای ۱۸۶ رساله است.

۳) نسخه مندرج در منشئات (ش ۱۳۳ ج ادبیات)

منشئات دارای ۱۱۲ رساله است و «رقعه امامقلی صانع در طلب کاغذ»، رساله ۵۳ مجموعه است و مشخصات نسخه چنین است: این «شکسته نستعلیق سده ۱۲ق، عنوان شنگرف. آغاز افتاده: سر به بالین زانوگذاران. انجام افتاده: مخالفت بوده باشد. کاغذ فرنگی و جلد تیماج مشکی ضربی و گرداگرد و عطف تیماج کرم. ۹۹ برگ، ۲۱×۱۶ س، ۱۶ س، ۱۳×۲۰»^۵.

مبنای شناخت متن مسلماً نسخه‌ای است که به قلم خود نویسنده، امامقلی بیک صانع، در پایان جام جم اوحدی انشا و کتابت شده است، ولی چون از تمام نسخه فوق تنها چند بند آغازین نامه موجود است و آن هم خالی از خلل نیست، به ناگزیر از متنی که کاتب از روی نسخه اصل نوشته و جزو مجموعه معینای اردوبادی است، بهره جستیم و به دلایلی که خواهد آمد، از نسخه سوم فقط در اصلاح صورت برخی اصطلاحات یاری گرفتیم.

مضمون نامه

نویسنده رقعہ درخواست خود را ضمن گفتگویی در میان ابزار کتابت طرح کرده است. کاغذ همچون معشوق غزل‌های فراقی، خو بروبی است نابالغ که به سببی نامعلوم از دوستداران و یاران خود کناره گرفته است. درین گفتگو، نویسنده با توجه به ویژگی و نقش هر یک از ابزار کتابت، از هر کدام شخصیتی انسانی پرداخته و حتی از ایهام دور و نازک و ظریف میان برخی واژه‌های مربوط به فنون کتابت و صفات انسانی غافل نمانده است. در جمله پایانی رقعہ: «... شاید ازین توجه، انخزام شور و منازعت و خصومت بر طرف گردد...»؛ واژه «شور» در معنی آشوب و غوغا، ایهام دارد به شوراندن محتویات دوات با میل دوات آشور. قلم مقرض را از جهت داشتن دوسر و دولبه، به ریاکاری، دوزبانی و دو تیغه بازی و گزلیک قلم را به پرگویی و بی ملاحظه بودن متصف و متهم می‌کند. دوستان کاغذ نسبت به قهر او، هر یک دیگری را مقصر می‌پندارد و پیام نامه که درخواست کاغذ است، از خلال این گفتگو به خواننده القامی شود.

مطالعه این اثر، علاوه بر فایده آشنایی با سبک نثر این دوره که همچون شعر آن دوره سخت نازک اندیشانه می‌نماید، و گذشته از اطلاع بر وضعیت تولید کاغذ که از ابزار مهم رشد هنر و فرهنگ در هر عصری، حتی عصر الکترونیک، است، ذهن خواننده را بر دو معنی دیگر نیز به تأمل وامی‌دارد، یکی آشنایی با فضای جامعه فرهنگی آن روز، یعنی دربار و اهل قلم که از هوای نزاع‌ها و کشمکش‌های مداوم متأثر و متنفس بوده است، و دیگر، چرایی و چگونگی بازتاب تاریخ در ادبیات. انتخاب چنین نثر ادبی مخیل برای تنها یک درخواست که می‌توانست به صورت نامه‌ای دیوانی طرح شود، بدون شک با هدف جلب نظر مخاطب توأم بوده است؛ ولی مطالعه و معرفی متونی ازین دست زنده کننده این بارقه امید است که نقاط کور و تاریک و گنگ در باره اینکه تاریخ به چه سبب و در کجا و چگونه به ادبیات می‌رسد و با شعر و تخیل گره و پیوند می‌خورد، رفته رفته، روشن و گویا شود.

^۴ دانش پژوه، همان، ۹: ۱۳۹۵.

^۵ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، س ۸ (۱۳۳۹)، ش ۱: ۴۷۲-۴۷۷.



بررسی متن

زبان نگارش این رقعه هم بنا به نسخه جام جم و هم بر اساس نسخه اردو بادی همچون نثر و شعر این دوره بینابین است. در نسخه اردو بادی که به اصل نامه نزدیک تر است، پاره‌ای ویژگی‌های نثر سده‌های پنجم و راکه فی المثل در تاریخ بیهقی و سیاستنامه خواجه نظام الملک سراغ داریم، در کنار خصوصیات نثر متأخر مشاهده می‌کنیم. مثلاً از یک سو مطابق متون قدیم برای مسندآلیه جمع، فعل مفرد به کار برده شده^۶، در حالی که برای مثال در پایان نامه عبارت «منازعت و خصومت بر طرف گردد»، به شیوه قدیم باید «منازعت و خصومت برخیزد»^۷ تعبیر می‌شد. ولی کاتب نسخه سوم در پیروی از این شیوه بینابین نویسی، پارا قدری هم فراتر نهاده و خصوصیات نثر قدیم را از چهره اصل نامه زدوده و کمرنگ‌تر گردانیده است. هر چند کار وی از روند طبیعی تحول نثر این دوره خارج نیست و غالب آثار این عصر در یک نمودار پرنوسان، دارای طیف‌های گوناگونی از مختصات قدیم و جدیدند، ولی قلم او در مواردی، چنانکه خواهد آمد، به پیکر معنی صدمه زده است. در نتیجه، نسخه سوم تحریر دیگری است از رقعه که اگر چه در حفظ صورت درست اصطلاحات هنر خوشنویسی به اصل نامه وفادار تر است؛ ولی از حیث شیوه نثر نویسی از اصل نسخه فاصله گرفته است. ذیلاً به چند مثال از موارد اختلاف اشاره می‌کنیم:

– کاربرد صیغه مفرد فعل برای مسندآلیه جمع که از مختصات نثر قدیم است: فعل جمله «چهار سالار، سه روز است تحصیلداری می‌نماید» در تحریر سوم، به «می‌نمایند» تغییر یافته است.

– پیش داشت صفت بر موصوف که در ارزیابی‌های سبک‌شناسانه نشانه قدمت متن است؛ مانند «سیاه آب»؛ در تحریر سوم به «آب سیاه» دیگرگون شده است.

– «پای از صحبت ایشان کشیده» در نسخه سوم به «پای از صحبت ایشان پس کشیده» تبدیل گشته است.

– کنایه «دیده دریده سیه کاسه» در نگارش سوم به «دهن دریده سیه کاسه» بدل شده است؛ در حالی که نویسنده اصل نامه، در انتخاب وجه شبه، علاوه بر «عمق داشتن»، «سیاهی مردمک چشم» را نیز در نظر داشته است؛ حال آنکه «دهان» فاقد چنین ویژگی است.

– حذف «هائ غیر ملفوظ» از کلمه «گوشه» در تعبیر «گوش گیر او بودم». اگر «گوش» را به فک اضافه بخوانیم، «گوش گیر بودن» به مفهوم «تنبیه» معنی منفی می‌گیرد؛ در صورتی که بنا به هدف نویسنده نسخه اصل، مقراض با این جمله مراتب علاقه و دلبستگی خود را نسبت به کاغذ بیان داشته است. و اگر حذف «هائ غیر ملفوظ» را بنا به رسم الخط توجیه کنیم تا کسره اضافه در خط نمودار نشود، خواننده حق دارد واژه را به فک اضافه بخواند و درین صورت دست کم آن است که جمله به مفهوم منفی یاد شده ابهام پیدا کند.

برای مطالعه بیشتر در این اختلاف سبک، خواننده را به موارد تفاوت نسخه‌ها در همین مقاله، ارجاع می‌دهیم. موارد اختلاف سه نسخه را با نشان «A» برای نسخه اردو بادی (متن)، «B» برای نسخه «جام جم» و «C» برای نسخه «منشآت» در پی نوشت متن آورده‌ایم.

* * *

^۶ مثال از سیاستنامه: «نگهبانان را فرمود که چون چاه‌کنده باشید، همه را در سراچه‌کی و نگذاری که...»، رک: محمد تقی بهار، سبک‌شناسی (تهران، ۱۳۷۳)، ۲: ۱۰۵.

همچنین است در تفسیر ابوالفتح رازی، رک: بهار، همان، ص ۳۹۳.

^۷ مثال از بیهقی: «... تا امیر خراسان دل بر شما خوش کند، و کارها خوب شود، و وحشت برخیزد...»، رک: بهار، همان، ۲: ۹۲.



هو

۱ رقعہ [ای] که رفعت تعالی پناه، امامقلی بیک صانع انشا نموده، در باب طلب داشتن کاغذ نوشته است.
 علی الصباح، سمند نگاه^۱ را چون به جولان در آوردم، فرقه [ای] را دیدم چون جمعی که در سیاه چاه افتاده باشند، همه مغموم و اندوهگین. دوات^۲ که چشم به خشم سیاه خوبان^۳ داشت، دیدم که از قلم، انگشت تحیر^۴ در دهان داشت و قلم که به سخن همه کس بر سر دویده، الحال دیدمش گریبان^۵ دریده و بر سر یک حرف نمی‌استد و فسان^۶ از اندوه، خود را هر دم به‌کار می‌زد و قلم قد^۷ را دیدم الف‌ها کشیده می‌گوید: «کار من به استخوان رسیده»^۸ و فسان دندان بر هم می‌خاید^۹ و تخته از مهره سنگ^{۱۰} بر شیشه^{۱۱} می‌زند، تفرج^{۱۲} کنان سراسر می‌گشتم و از آنجا درگذشتم. در مراجعت که بدانجا رسیدم، طرفه^{۱۳} کثرتی^{۱۴} دیدم، از قلمدان تابوت^{۱۵} مهیا شده و از نیزه^{۱۶} قلم طوق^{۱۷} و شده^{۱۸} بر یا گردیده و در قاب قلمدان نحلی^{۱۹} دیدم بسته که نیشش به صدر رنگ آراسته و شنجرف و سیاه

^۱ نگاه را از نظر حرکت مردمک چشم به‌اسبی تشبیه کرده است.

^۲ طلاب همواره دواتی (محبره) بر کمر خود می‌آویخته‌اند. «گفت یک روز بر کرانه دریا جوانی دیدم مرقع پوشیده و محبره آویخته... چون در وی می‌نگرم گویم از رسیدگان است و چون در محبره می‌نگرم گویم از طالب علمان است. تذکره الاولیاء، ۲: ۳۷».

(فرهنگ اشارات، ۲: ۱۰۵۰)

^۳ سیاه خوبان: به معنی سیاه زیبارویان، استعاره از مرکب یا حیتر است. واژه «خوب» در ادبیات فارسی به مفهوم «زیبا» است.

^۴ قلم را که در دهانه دوات قرار می‌گیرد، به انگشت انسانی تشبیه کرده است که از سر حیرت بر دهان قرار گرفته.

^۵ قلم را از نظر شکافی که در لبه دارد، به انسانی تشبیه کرده که گریبان جامه‌اش دارای شکاف است. لباس ایرانیان در قسمت بقیه، چاک داشته و این معنی از مشاهده مینیاتورها و مطالعه اشعار فارسی قابل استنباط است؛ حافظ می‌فرماید:

چو گل هر دم به بویت جامه بر تن کم چاک از گریبان تا به دامن

^۶ مخفف افسان؛ سنگی که کارد و شمشیر بدان تیز کنند. فرخی سیستانی سروده است:

چه حاجتی به فسان روز رزم تیغش را از آن که سینه اعدای اوست سنگ فسان

(لغت‌نامه دهخدا)

^۷ «قد» و «قط»: «قط» در لغت به معنی «قطع» است. قلقشندی گوید: «قط و قد از نظر معنی به یکدیگر نزدیک‌اند؛ جز این که قط بیشتر قطع به‌عرض را گویند و قد، قطع به طول است.» برخی چون عبدالله صیرفی گفته‌اند صدای قط‌زدن باید به‌مانند تلفظ کلمه «قط» باشد.

(کتاب آرای، ص ۷۱۰ و ۷۲۲)

^۸ «کارد به استخوان رسیدن» کنایه است از کم تحمل شدن و طاقت نیاوردن.

سر آستین جفا بر ممال بیش، که کاربرد استخوان برسد وز استخوان بگذشت

(دیوان میر حسن دهلوی)

^۹ خاییدن، به معنی جویدن است.

^{۱۰} سنگ همان مهره است. در هنر وصالی و جلدسازی هم از سنگ استفاده می‌شده که صحافان آن را «سنگ زبردست» می‌نامند. نگاه کنید به پانویشت شماره مقصود شیشه مداد، دوات و مرکب‌دان است. «مولانا سعدالدین کرمانی سخت سیاه چرده بود، شبی مست در حجره رفت، شیشه مداد از دیوار آویخته بود. دوش بر آن زد، بشکست، فرجی سپید داشت، پشتش سیاه شد...».

(کتاب آرای، ص ۶۹۰)

^{۱۲} «طرفه کثرتی دیدم...» یعنی منظره‌ای نظرم را به خود جلب کرد. «طرفه» به معنی تازه و جالب است. چند سطر بعد، کلمه «کثرت» را با واژه «هجوم» همراه کرده که بیانگر همه‌جانبه‌ای کتابت در فراق و در طلب کاغذ است.

^{۱۳} قلمدان را از این نظر که حامل قلم است، به تابوتی تشبیه کرده. چون کاغذ یافت نمی‌شده، پیدا است که قلم در حکم مرده‌ای در تابوت قلمدان قرار داشته است، یعنی از فعالیت بازمانده بوده است.

^{۱۴} نیزه قلم، سر قلم است. باید توجه داشت که قلم منحصر به «نی» نبوده و نوع فولادی آن هم کاربرد داشته است. براساس فرهنگ لغات لوازم الانشاء نوشته ملا میر قاری گیلانی، وزیر عهد صفوی، که سندی است همدوره رقعته مورد بحث ما، واژه «نیزه» در آن زمان واحد شمارش قلم بوده است: «و کاغذ را طبق و ورق و دسته، و قلم را بند و نیزه و گاهی عدد [می‌گفته‌اند]». متن کامل فرهنگ لوازم الانشاء در شماره‌های آینده نامه بهارستان به طبع خواهد رسید.

^{۱۵} میان «نیزه» یعنی نوک قلم و «طوق» به معنی نشانی که پادشاه به فرد مورد توجه خود اعطا می‌کرد، وجه شبه، جای قرار گرفتن آنهاست؛ «نیزه» به گردن قلم وصل است و «طوق» در گردن انسان واقع می‌شود.

^{۱۶} و شده: در فرهنگ‌ها به صورت «و شکرده» به معنی آماده، ضبط شده است. در این متن «وشده» را برای «نخل» هم صفت آورده است.

^{۱۷} نخل به معنی زنبور عسل می‌تواند استعاره از «سر قلم» باشد. بخصوص که تعبیر «نیش خامه» به معنی «نوک قلم، سر قلم و دم قلم به کار رفته است. ناظم هروی گوید:

یاد از زبان شانه دهد نیش خامه ام مضمون زلف‌ریزی طومار یافتم

(کتاب آرای، ص ۸۲۲ و ۸۲۳)

جالب است که در میان انواع قلم، قلمی به نام «زنبور» هست.



۱۰ سرخ شده، مقراض که دو تیغه بازی می‌کند و قلم قطع^{۱۸}، الف‌ها بریده و قلم، گریبان دریده، خاک بر سر می‌کرد^{۱۹} و گزلیک^{۲۰} سنگ بر سر می‌زد و هجوم و کثرت بی‌نهایت بود که سر قلم بشکست. پرسیدم که این ماتم از برای کیست و این نخل^{۲۱} و شده از برای چیست؟ گفتند: «شرح این بسی طول دارد؛ کاغذ نام جوانی^{۲۲} بوده بسیار نازک مزاج، هنوز خط به دور عارضش ندیده^{۲۳} همه وقت در طلب علم و خط می‌بود و به آن جماعت بسیار محظوظ بود و قلم همیشه سر در قدم او داشت و او نیز تخم محبت در سینه می‌کاشت و گوش در حرف قلم می‌داشت. الحال ۱۵ چند روز شد که آن جوان از ایشان رنجیده و پا از صحبت ایشان کشیده و آنها در مفارقت او مهجور و اندوهگین نشستند و مقراض از اندوه او لب نمی‌گشاید و به هر قلم قطع، کارد می‌زنی خون بر نمی‌آید^{۲۴} و قلمدان سر از خانه^{۲۵} بیرون نمی‌تواند کرد و از فرقت کاغذ، روز و شب در مجادله و مباحثه‌اند. قلم به وصال کاغذ بسیار محتاج بود؛ زبان تعرض کشیده به مقراض گفت: «ای خیره چشم، تو ز بس بهر کاغذ دندان زنی^{۲۶} می‌کردی و از هر طرف از کاغذ می‌روی و سر از صحبت ما پیچیده و دست از آشنایی ما کشیده، تو را یک دل و دوزبان است و چشم تو بر دست کسان است». مقراض گفت که: ای قلم! من بر کاغذ چه کردم. هرگاه چشم من بر او افتاده است، بوسه بر سرپای او دادم و تمام عمر، کار او از من آرایش و اصلاح یافته، همه وقت گوشه‌گیر^{۲۷} او بودم. گزلیک که به مقراض، خویش بود^{۲۸}، در عالم وصلت نسبت که داشت، گفت: «ای قلم! به طریق عادت که داری از سر این سخن در گذر که زبانت را می‌بُرم. ای دیده دریده سیه کاسه^{۲۹}، خاطر کاغذ از تو رنجیده و از سخن تو غبار به هم رسانیده،

^{۱۸} قلم قطع، نی قط است. عمل قط زدن عموماً بر نی قط صورت می‌پذیرفته که نی پخته و هموار بوده:

نی قط پاک و صاف می‌باید تا درو عکس روی بنماید

(کتاب آرایبی، ص ۷۱۰ و ۷۲۲)

نگاه کنید به پانوش شماره ۷.

^{۱۹} پس از کتابت، بر سطح کاغذ خاک می‌افشانند تا مرکب زودتر خشک شود. در این متن، خاک بر سر کردن به قرینه واژه «ماتم» کنایه از سوگواری قلم است بر فراق کاغذ.

^{۲۰} «گزلیک» کاردی است کوچک که سر آن برگشته و دنباله اش باریک است. و آن نوعی قلم تراش است که در مصر ساخته می‌شده است. جامی گوید:

تا قلم را نخست دست دبیر تراشد به گزلیک تدبیر

(همان، ص ۷۷۱)

حافظ می‌فرماید:

بنما به من که منکر حسن رخ تو کیست تا دیده اش به گزلیک غیرت بر آورم

^{۲۱} «نخل و شده» به معنی نخل آماده و مراد از آن نخل ماتم است به مفهوم تابوت تزئین شده. نخل استعاره است از قلمدان.

^{۲۲} کاغذ را رنگ می‌کرده‌اند؛ از رنگ‌های مرسوم، «آخرایی» بوده که به رنگ پوست انسان شباهت دارد. در تشبیه صفحه کاغذ به صورت انسان، این شباهت در رنگ در نظر بوده است. وجه شبه دیگر، جوانی انسان و خالی بودن صفحه سفید از خطوط است. و چون کاغذ را در آخرین مراحل مهره می‌زده‌اند تا بسیار ظریف و نازک شود؛ آن را «نازک مزاج» خوانده است.

^{۲۳} در تفکر انسان ایرانی، سن آرمانی چهارده سالگی و معشوق ادب فارسی نابالغ است. کاغذ را به انسانی تشبیه کرده که هنوز ریش و سُبُلِت بر صورتش آشکار نشده و نابالغ است. کاغذ نیز پیش از آنکه حرفی بر آن نوشته شود، مانند اوست.

^{۲۴} کنایه‌ای متداول است که «فلان، کارد می‌زنی خونش در نمی‌آید» و مراد از آن، بیان نهایت خشم و غضب و در این متن مقصود، غایت اندوه است. قلمدان را غالباً به شکل «کشویی» می‌ساخته‌اند؛ شامل محفظه‌ای که در جلد قلمدان فرو می‌رفته است. محفظه را که حامل قلم است به انسانی تشبیه کرده که از خانه یعنی جلد قلمدان، سر بیرون نمی‌آورده است؛ زیرا کاغذی جهت تحریر در دست نبوده است.

^{۲۶} مراد از «دندان زنی» هم کتابت دندان حروف است و هم تحریری دالبری به نام «دندان موشی» که غالباً پیرامون دوبیتی، رباعی و قطعات کوتاه شعر رسم می‌کرده‌اند. دالبرهای این تحریر در تیزی و ریزی به دندان‌های موش شبیه است.

^{۲۷} «گوشه‌گیر» اشاره به عمل مقراض یعنی شکل دادن به گوشه کاغذ است.

^{۲۸} یعنی «گزلیک که با مقراض خویشی داشت...».

^{۲۹} «سیه کاسه» کنایه است از ممسک و بخیل. این کنایه را در اشعار فارسی غالباً به روزگار نسبت داده‌اند؛ چنانکه افضل‌الدین خاقانی سروده است:

دهر سیه کاسه‌ای است ماهمه مهمان او بی‌نمکی تعبیه‌ست در نمک خوان او

حافظ می‌فرماید:

برو از خانه گردون به در و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را



بارها دیدم که هر چه به زبانت می‌آید، به روی کاغذ می‌گویی و کاغذ از تو به خود پیچیده^{۳۰} و تو بر سر هر حرف به سر به در می‌رفت و سیه سیه بر کاغذ می‌زدی، بارها سخت را حک و اصلاح نموده، بر دل کاغذ هموار می‌نمودم. ای قلم! تو آن سیاه زبانی^{۳۱} و مشهور جهانی، حقاً امروز اگر به وصال کاغذ برسیم، روی تختۀ قلم قدح^{۳۲} قیمه قیمه ات سازم.»^{۳۳} قلم ازین سخن شرمنده و سر به زیر انداخته روان شد و از واهمه گزلیک سر به زیر سیاه آب^{۳۴} فرو برده، مدت [ی] سرگردان بود، در طلب کاغذ به اتفاق سیاهی، قطره می‌زد^{۳۵} و مقراض چشم به راه می‌بود. از کاغذ اثری نیافته. گزلیک که بر این معنی اطلاع یافت، به خانه قلم رفته، سر قلم سخمه^{۳۶} نمود و دست قلم را فرمود که قلم قد بر پشت بسته بر راست بازار^{۳۷} قلمدان رو کرده، سیاهی اشک از دیده بفشاند، گناه قلم را درخواست می‌کرد^{۳۸} و مسطر^{۳۹} برای قلم، راه سخن راست می‌کرد و شخص سنگین دلی^{۴۰} که فسان نام داشت، گزلیک را تیز می‌کرد که قلم را سیاست کند. الحال، این نخل و شده برای آن است. گزلیک شکم^{۴۱} قلم را دریده و مقراض گوش نامه را بریده، رنگ از روی سیاهی پریده و کار دوات به جایی رسیده که آب در گوشش می‌چکاند و دوات در محفل گذاشته، مهر به دهن او زدند^{۴۲} و جمعی کثیر، متفق گردیده، اراده خصومت دارند. مقراض دو شمشیر^{۴۳} بسته و گزلیک خنجر^{۴۴} برکشیده و قلم نیزه برگرفته و قلمدان از پی ترکش^{۴۵} بسته و قلم قدح سرداری می‌کند و از شنجرف خون ها^{۴۶} در میانه افتاده و شیشه سیاهی لشکر می‌نماید و اراده جنگ سیاه آب دارند. امروز ده روز است که کمترین، نه نفر راهشت مرتبه مکرر به هفت جافر ستاده و شش مطلب در پنج فصل نوشته باید شد.

^{۳۰} کاغذ را در قالب انسانی مجسم کرده، «به خود پیچیدن» به معنی «در خود فرو رفتن» و «با مردم نجوشیدن» است؛ زیرا کاغذ را به شکل طومار درهم می‌پیچیدند. این همه نازک اندیشی دستاورد ادبیات سده ده و یازده هجری است که اوج جلوه گاه آن شعر سبک هندی است.

^{۳۱} «سیاه زبان» اشاره به این است که لبۀ قلم در اثر تماس با مرکب سیاه می‌شود.

^{۳۲} «قدح» به مفهوم تراشیدن تیر و «قدح» به معنی تیر تراشیده است. قلم به تیر تشبیه شده است.

^{۳۳} «سیاه آب»، مجاز جزء از کل است، از آنجاکه در ترکیب مرکب، آب به کار می‌رود.

آب سیه خورده چنان گشت مستکش چو بگیرند، بیفتد ز دست

(کتاب آرای، ص ۵۷۱)

^{۳۴} یعنی قلم با همراهی دوده و مرکب تحریر می‌کرد. قطره زدن به معنی آغشته کردن سر قلم به مرکب است، چنانکه تعبیر «شنگرف زدن» به کار رفته است، ارادت خان واضح سروده:

تا فصل گل جدا کنیم از فصل داغ دل شنگرف می‌زنم قلم نوک خار را

(فرهنگ بهار عجم)

^{۳۵} «سخمه» سیاهی، مرکب و آن را سخم و سخم نیز گویند.

(کتاب آرای، ص ۶۷۴)

^{۳۶} ادبیات در سده های ده و یازده هجری از رشد در حلقۀ فرهنگ خاستگان جامعه بیرون رفت و دامنه آن به عوام کوچ و بازار و شعر دوستان اهل کسب و کار کشانده شد؛ تشبیه قلمدان به راسته ای از بازار که دارای حجره های نوشت ابزار است، دارای چنین زمینه تاریخی است. برای وجه شبه علاوه بر احتوای قلمدان بر ابزار خوشنویسی، شکل طویل و راست قلمدان نیز در نظر بوده است.

^{۳۷} یعنی از بابت گناه قلم، درخواست بخشایش می‌کرد.

^{۳۸} «مصدر» در این متن دوبار به کار رفته است، ولی جزء هیچ یک از اصطلاحات فنون کتاب آرای یافت نشد. احتمالاً واژه «مِسطر» بوده است که در اثر تصرف کاتب «مصدر» تحریر شده است.

^{۳۹} مرادش سنگ چاقو تیزکنی است و صفت «سنگین دل» را به اعتبار مفهوم «سنگ» به کار برده است.

^{۴۰} شکم قلم: استعاره از شکافی است که در سر قلم ایجاد می‌کنند.

^{۴۱} بسته بودن در دوات، پیش از آغاز کتابت، را به مهر نهادن تشبیه کرده است و بعید نیست مهر نهادن بر لبۀ دوات، جزء آداب حضور کاتب در محفل بزرگان بوده باشد. چنانکه در کتابی موسوم به لوازم الانشاء که با نامه امامقلی صانع همدوره است، ملامیرقاری گیلانی می‌نویسد: «و منشی عند الاختیار در حضور ملوک و اکابر کتابت را از حسن ادب بعید شمارد.»؛ «مهر بر دهان زدن» همچنین کنایه از خاموش شدن و خاموش گذاشتن است. چون کاغذ در دسترس نبوده، لاجرم در دوات بسته مانده است.

^{۴۲} «دو شمشیر» استعاره از دو لبۀ مقراض است.

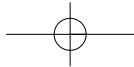
^{۴۳} «خنجر» قلم تراش است.

نیست ممکن که من از خط تو بردارم که نهنم چو قلم خنجر بران بر سر

(کتاب آرای، ص ۶۵۱)

^{۴۴} قلمدان را از این نظر که حامل تعدادی قلمدان است، به تیردانی تشبیه کرده که چندین تیر را در خود حمل می‌کند.

^{۴۵} خون استعاره از رنگ سرخ شنگرف است.



و چهار سالار، سه روز و شب تحصیلداری می‌نماید و دو طَبَق^{۴۶} کاغذ می‌باید که یک فصل نوشته شود و نیم طَبَق در هفت طبق به هم نمی‌رسد. و این فتنه در میان این فرقه در مُفارقت کاغذ به هم رسیده و دو نفر از وابستگان بنده که سعی و تلاش تام دارند، مدتی است که تردد می‌نماید، اثری از کاغذ نمی‌یابند. شخصی که نام او کمان است، بیان نموده که کاغذ را در کتابخانه آن بلاد دیدم که از زیر مشق^{۴۷}، بستر، و سوزنی^{۴۸} از مسطر در زیر خود انداخته، براستراحت مشغول است. استدعا آن است که در این وقت اگر میسور باشد، دو سه نفر از ملازمان خود را که شفقت و مرحمت و توجهی تام دارند، مقرر و نصب نمایند که به هر زبانی بوده باشد، کاغذ را استمال^{۴۹} داده، به حضور آورند که شاید ازین توجه انخزام^{۵۰} شور^{۵۱} و منازعت و خصومت بر طرف گردد؛ از لطف عمیم^{۵۲} دور نخواهد بود.

* * *

^{۴۶} به ورق‌های بزرگ کاغذ نقاشی طبق می‌گفتند. «مگر در آن عهد نقاشی بود که در صورتگری و تصویر مصورات، مانی ثانی بود... او را عین الدولة رومی گفتندی... همانا که طبقی چند کاغذ مخزنی آورده، عین الدولة قلم بردست گرفته توجه نمود... در طبقی دیگر رسمی دیگر زد... در بیست طبق گوناگون صورت‌ها نبشت و چندانک نظر را مکرر می‌کرد، نقش پیکر دیگرگون می‌دید. مناقب العارفین، ص ۲۲۵.»
نیز نگاه‌کنید به: پانوش، ش ۱۴.

(فرهنگ اشارات، ۲: ۱۱۰ و ۱۱۱)

^{۴۷} «زیرمشق» نام دیگر تخته است. مفید بلخی راست:

دل بود زیر مشق ناله ما

پی بر افغان ما نبرده کسی

و یوسف حسین گوید:

نهاد ساز کن افشان بر آن‌ها

چو سازی زیرمشق و جزودان‌ها

(کتاب آرای، ص ۶۷۲)

^{۴۸} «سوزنی» زیراندازی است که غالباً در حمام پهن می‌کرده‌اند و پس از استحمام بر آن می‌آرمیدند. کاربرد سوزنی تا پنجاه سال پیش جزئی از رسوم و تشریفات استحمام بود. علاوه برین، «سوزن» وسیله‌ای بوده که «اندازه‌های سطور و فاصله میان آنها را بر کاغذ، نشان می‌گذارد و با ستاره (سطاره) خطوط جدول را معین می‌کرده و با قلم جدول نقش جدول را می‌کشیده‌اند.»

(تاریخ نسخه‌پردازی، ص ۲۰۵)

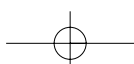
^{۴۹} استمال: به معنی گوشمالی است.

^{۵۰} انخزام: به مفهوم غارت شدن است.

^{۵۱} «شور» در این متن به مفهوم «غوغا و آشوب» به کار رفته است. همچنین دوات آشور میلی بوده است برنجی، که محتویات دوات را با آن می‌شورانده‌اند و هم می‌زده‌اند.

(تاریخ نسخه‌پردازی، ص ۲۰۵)

^{۵۲} لطف عمیم: به معنی لطف تام و تمام و کامل است.



اختلاف نسخه‌ها*

ع.۱ (=عنوان): هو A: بسم الله الرحمن الرحيم B: - C // ۲. رقعۀ ای که رفعت تعالی پناه، امامقلی بیگ صائغ انشا نموده، در باب طلب داشتن کاغذ نوشته است A: رقعۀ ای که امامقلی صانع در طلب کاغذ نوشته C // ۳. سمند نگاه: A: سمند خیال C / فرقه A: قرعه C / باشند A: باشیشه C // ۴. که چشم به خشم سیاه خوبان A: که همچشمی به چشم سیاه خوبان C / در دهان A: به دهان C // ۵. داشت A: نهاد B / قلم A: خامه B / بر سر A: به سر B / نمی استند A: آرام ندارد B: نمی ایستند C // ۶. خود را هر دم به کاردمی زد C: خود را به کاردمی زد A // ۷. بر هم می خاید A: می خاید B: - C / سنگ بر شیشه می زند A: سنگ به سینه می زد C // ۸. دیدم A: ملاحظه نمودم B / مهیا شده A: مهیا نموده B // ۹. بر پا گردیده A: علم گردیده B / و در قاب A: و از قاب C / نیشش A: نقاشش C / و شنجرف و سیاه سرخ شده A: و سیاهی سرخ و سرخ سیاه شده B: و سیاهی سرخ و سیاه شده C // ۱۰. قلم قطع A: قلم قط بر سینه B: قلم قط C / بر سر A: به سر C // ۱۱. بر سر می زد A: به سینه می زد B: به سر می زد C / و هجوم و کثرت بی نهایت بود A: و کثرت و هجوم به مرتبه بود B: کثرت هجوم بنهایتی بود C / بشکست A: می گشت C / کیست A: چیست B // ۱۲. از برای چیست A: از جهت کیست C / پاک طینت + B // ۱۳. عارضش A: عذارش B / در طلب علم و خط می بود A: در تحصیل علوم و خطوط می کوشید B / و به آن جماعت بسیار محظوظ بود A: و به این جماعت بسیار مخصوص بود C // ۱۴. همیشه + A / در حرف A: بر حرف C // ۱۵. پا از صحبت ایشان کشیده A: پای از صحبت ایشان پس کشیده C / و آنها A: و این فرقه C / اندوهگین A: اندوهناک C // ۱۶. به هر قلم قطع، کاردمی زنی A: بر قلمقط کاردمی زنی C / خون بر نمی آید A: خون بیرون نمی آید C / سر از خانه A: نیزه از خانه C // ۱۷. و سیاهی به هیچ وجه سفید نمی تواند شد + C / روز و شب A: روز تا شب C / بسیار محتاج بود A: بیشتر محتاج بود C // ۱۸. ز بس بهر کاغذ A: از بس که در کاغذ // ۱۹. از هر طرف از کاغذ می روی A: در هر طرف از کاغذ می پریدی C / است + A // ۲۰. بر کاغذ چه کردم A: به کاغذ چه کرده ام C / چشم من A: چشمم C // ۲۱. دادم A: داده ام C / یافته A: یافته است C / گوشه گیر او بودم A: گوش گیر او بوده ام // ۲۲. در عالم وصلت نسبت که داشت A: در عالم وصلت و نسبتی که داشت C / عادت A: عادت C // ۲۳. دیده در دیده A: دهن در دیده C // ۲۴. دیدم A: دیده ام C / به روی کاغذ می گویی A: بر روی کاغذ می گفتی C // ۲۵. به در می رفت A: به در می رفتی C / سخت A: سخن تو C / هموار می نمودم A: همواره کرده ام C // ۲۶. تو آن سیاه زبانی و مشهور جهانی AB: - C / اگر به وصال کاغذ برسیم A: اگر امروز به وصال برسیم C / قلم قدح A: قلم قط C // ۲۷. به زیر انداخته A: به زیر افکنده C / گزlk C: گزlk A / سیاه آب A: آب سیاه C / مدت A: مدتی C // ۲۹. نیافته A: نیافته اند C / سر قلم سحمه نمود A: سر قلم را دو شقه نمود C // ۳۰. اشک از دیده بغشانند A: سرشک از دیده می فشانند C // ۳۱. مسطر C: مصدر A / شخص سنگین دلی A: شخصی سنگین دل C // ۳۲. تیز می کرد A: تیز کرده C / برای آن است A: از برای این است C // ۳۳. در گوشش می چکانند A: در دهانش می چکانند C // ۳۴. مهر به دهن او زدند - C / بدین محل آوردند + C // ۳۶. میانه A: میان C // ۳۷. شش مطلب A: شش مجلس C / در پنج فصل نوشته باید شد A: که پنج فصل نوشته می باید شد / ۳۸. می نماید A: می نمایند C / یک فصل A: سه فصل C // ۳۹. هفت طبق A: هفت طبقه C // ۴۰. می نماید A: می نمایند C / اثری از کاغذ نمی یابند A: از کاغذ اثری نمی یابند C // ۴۲. مشغول است A: مشغول بود C / میسور باشد A: مقدور بوده باشد C // ۴۳. توجهی تام A: توجه تام C / نصب نمایند A: معین نمایند C / استمالت داده A: استمالت نموده C // ۴۴. آورند A: آورده C / ازین توجه A: به همین توجه آن ملازم C / شور و منازعت و خصومت بر طرف گردد A: خصومت و شدت از میان این دو فرقه بر طرف شود C.

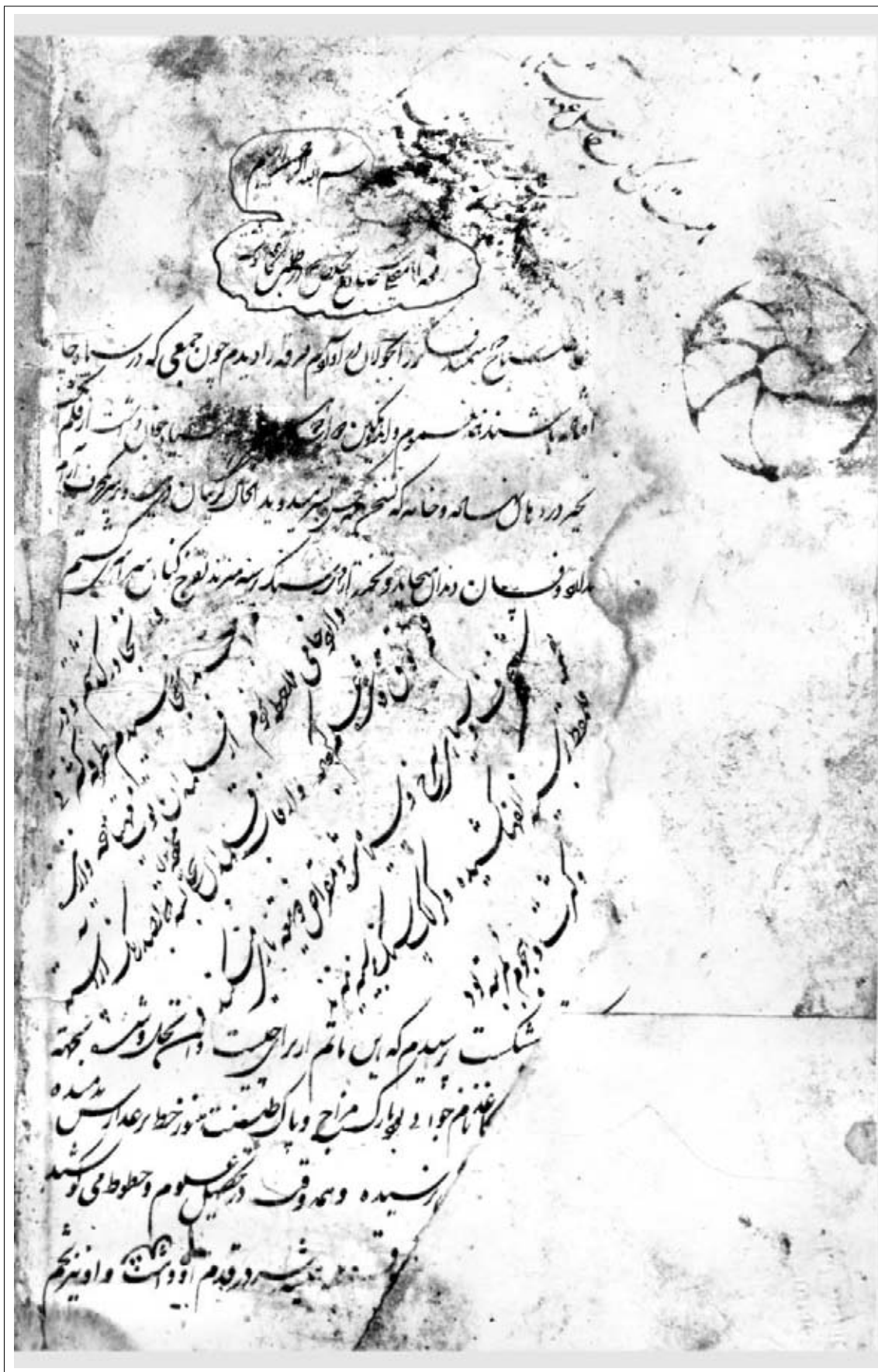
* نشانه‌ها: A=اردو بادی (متن)؛ B=جام جم اوحدی؛ C=منشآت.

اصطلاحنامه

الف (کتابت حرف الف) ۶، ۱۰	سیاه‌آب/سیاهی ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۶	قلم قدح (= تراشیدن) ۲۶، ۳۵
پیچیدن کاغذ ۲۴	شنجرف ۹، ۳۶	قلمدان ۸، ۹، ۱۶، ۳۰، ۳۵
تخته ۷	شیشه ۷، ۳۶	کارد ۶، ۱۶
تخته قلم قدح ۲۶	طبق ۲۸، ۳۹	کاغذ ۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۴
حرف ۵، ۱۴، ۲۴	غبار ۲۳	۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۸، ۳۹
خاک ۱۰	فسان ۶، ۳۱	گزلک ۱۱، ۲۱، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۵
حک و اصلاح ۲۵	فصل ۳۷، ۳۸	گوش نامه ۳۳
خط ۱۳	قاب قلم ۲۸	گوشه گرفتن از کاغذ ۲۱
دندان زنی ۱۸	قاب قلمدان ۹	مسطر ۳۱، ۴۱
دوات ۴، ۳۳، ۳۴	قطره زدن ۲۸	مطلب ۳۷
دوات آشور ۴۴	قلم ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۳۳، ۳۴	مقراض ۱۰، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۸، ۳۳، ۳۴
رقعه ۲	۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵	مهره ۷
زیرمشق ۴۱	قلم طوق ۹	میل دوات آشور ۴۴
سُحمه کردن سر قلم ۲۹	قلم قد ۶، ۳۰	نیزه قلم ۸، ۳۵
سنگ ۷، ۱۱	قلم قطع ۱۰، ۱۶	نیش (قلم) ۹
سوزن ۴۱	قلم قط ۱۰	وشده ۹

کتابنامه:

- ادیب برومند، ع.، هنر قلمدان. تهران: وحید، ۱۳۶۶.
- افشار، ایرج، صحافی سنتی. تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه، ۱۳۵۷.
- بهار، محمد تقی، سبک‌شناسی. ۳ ج، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- چندبهار، لاله تیک، بهار عجم، فرهنگ کنایات و امثال فارسی. تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه، ۱۳۷۹.
- دانش پژوه، محمد تقی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. تهران، ۱۳۴۰، ج ۱۲.
- شمیسا، سیروس، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی. تهران: فردوس، ۱۳۷۷.
- فرهنگ نفیسی.
- قلیچ‌خانی، حمیدرضا، فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته. تهران: روزنه، ۱۳۷۳.
- گیلانی، ملامیرقاری، لوازم الانشاء. نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۲۷۲۲.
- لغت‌نامه دهخدا.
- مایل‌هروی، نجیب، کتاب آرایبی در تمدن اسلامی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، ۱۳۷۲.
- _____، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.
- فرهنگ معین.



صفحة آغازین رقعة امامقلی بیگ صائغ، به خط مؤلف، ۱۰۱۵ق (تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه، ش ۳۷۱۷).